

مرا بر فرق کهسار است ماوی
 به چشم من نماید برگ سوسن
 نماید سبزه اش در دیده پیکان
 فروزد لاله اش در سینه آذر

* * *

سپاهی سر نهد بر خار و خاره
 غریب توپ در گوش دلیران
 که جای نرم نسوان است در خور
 نماید خوشتر از آهنک مزمر

* * *

سخن چون سخته خواهی گفت غم نیست

دو نوبت گر قوافی شد مکرر

ح. یزمان بختیاری

بقلم: نصرت الله کاسمی

« ادبیات خارجی »

حضرت وحید اجازه می‌خواهم در گرامی مجله آرمغان تحت عنوان « ادبیات خارجی » باب جدیدی باز کنم و در هر شماره شرح حال مختصری از شعرا و نویسندگان سایر ممالک با ترجمه یکی دو قطعه از آثار معروفشان را بنگارم ضروری ندارد خوانندگان فاضل یا خوش ذوق این مجله که امروز تنها نامه ادبی يك « کشور شعر و ادب و مملکت گل و بلبل !! » است علاوه بر آگاهی به ظرافت و دقاقت خیالات عارفانه و افکار بدیع و عقاید گرانبهای شعرا و نویسندگان بزرگوار ایران که نجوم فروزان آسمان فضل و دانش و عندلیبان زند خوان بوستان خرد و بینشند به تخیلات شاعرانه و تفکرات حکیمانه ادبا و حکماء عالممقدار سر زمینهای

دور دست نیز آشنا کردند

اگر چه تصدیق میکنم که حکماء پیشین باریک خیال و شعرای روشن بین شیرین مقال ما حقیقتی را نهفته و مضمونی را نگفته نگذاشته و نگذاشته‌اند ولی این دلیل نمیشود که ایرانی از معرفت بروحیات و دانستن افکار و فرا گرفتن عقاید سایر ملل دور و نزدیک ابا و امتناع نموده بخل و حسد ورزد. زیرا بر فرض داشتن باغ مینووشی هم که گلهای چمنش با اخزان آسمان کوس همسری و حضرت دممش با خورده زبرجد و مینا لاف برابری میزند تازه مستحسن و معقول نیست که چشم و گوش را از دیدن گلهای بوستان و شنیدن آوازهای بلبلان گلستان دیگران بر بندیم که هر چمنی را گلی و هر گلی را رنگ و بوئی و هر بلبلی را نشید و خروشی دیگر است که چشم و گوش ظاهری از دیدن و شنیدن آن‌ها سیر نمیشود چه رسد بچشم دل و گوش جان آنهم در بوستان ادبیات و گلستان معنویات که هر چه بیشتر ببیند فریفته تر و هر چه زیادتر شنود شیفته تر میگردد.

از طرف دیگر گناه عظیم و خطای بزرگی است که شاعری را بسر زمینی خاص پابست نمود و یا نویسنده را بقومی معین و محدود مخصوص گردانید و در نتیجه بواسطه تعصب ملی و غرور شخصی از ادراك حقایق معنوی گاهی محروم گشت و از تحظى بلذات و محظوظات روحی تا اندازه بی بهره و نصیب ماند زیرا بقول هوسو: «شعر سرمکتوم طبیعت و شعرا متعلق بطبیعت و بشرند»

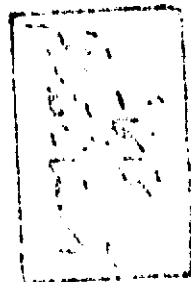
اگر ادبیات را بدریائی بیکران تشبیه کنیم شعرا و نویسندگان غواصانی هستند که بامید بدست آوردن غنیمتی در آن فرو رفته و غوطه میزنند: چه بسا مردمانی که باآرزوی منافع و خیال نام نیک داخل شدند و بعدها دیگران قطعات درهم شکسته و متلاشی کشتی عمرشان را درین صخره‌های بی رحم این ساحل و آن ساحل یافتند و معلوم نشد بکجا رفته‌اند!!

چه بسیار اشخاصی که پس از مدت‌ها شنا کردن و غوطه خوردن بالاخره
تهی دست بالا آمدند و از این سودا جز زبان سودی نبردند!

چه کسانی که پس از زحمات بیشمار و مشقات بسیار بجای در و گوهر جیب و
بغل را از خزف و سنگریزه پر نموده و تصور نمودند بارزوی خود بعد کمال کامیاب
شده‌اند ولی بالاخره متاعشان در بازار ادب بی خریدار مانده ارزشی نیافت !!

خیلی کم اتفاق می‌افتد که ناگهان فردوسی با گوهر گرانبهای شاهنامه و
سعدی با درخیره‌کننده گلستان، حافظ با چنگهای پراز جواهر غزلیات،
نظامی با مرواریدهای غلطان خمسه، هوگو (۱) با لالی آبدار میزرا بل (۲)
گته (۳) با لعل خوشاب و رتر (۴) در این قلمزم بی بن سر از آب بیرون
آورده چشم ناظران را از اشعه و پرتو دست رنج خود خیره و عقول
بشری را از نفاست و ظرافت یافته زحمت و مشقت خویش مات و
حیران نمایند

شعر زاده احساسات و افکار است: احساسات نتیجه تأثیرات مناظر طبیعی و
قضایای اجتماعی میباشد. طبیعت را در هر مکان جاوه مخصوصی و اجتماع را در
هر زمان وضعیت خاصی است، پس تأثیرات آنها مختلف و در نتیجه احساسات متفاوت
میگردد. افکار نیز نتیجه عقول و عقول بشری خلقاً یکسان نیستند، پس شعر که
زاده و دست پرورده و بزرگ شده افکار و احساسات بشری است در هر زمان دارای
خصایص و صفات و سجایای خاصی میباشد که بر حسب مقتضیات هر محیط از پدر و مادر
خود ارث میبرد:



(۱) Hugo (۲) Misérables تیره نختان

این کتاب که شاهکار مشهور هوگو است در ۱۸۴۵ شروع و در ۱۸۶۰ یعنی ۲۵ سال قبل از مرگش
انتشار یافت

این کتاب نیز شاهکار معروف این فیلسوف بزرگوار آلمانی میباشد (۳) Cæthe (۴) Werther